

کار یعنی آزادی

ژنویو فرس (*)

می توان اینطور شروع کرد: در قرن نوزدهم، درست زمانی که کار به منزله فعالیت شرافتمندانه درآمد، در ماهیت کار زنان شك و تردید آغاز شد. علی رغم بدیهی بودن سابقه دیرین زنان در کار، علی رغم تصویرهایی که از کار پرمشقت و بی وقفه زنان در خانه و خارج از آن در اذهان بوده، چه در خانه داری و چه در کشاورزی، پیشه وری و صنعت، کسانی با قیافه ای دلسوزانه می پرسیدند آیا باید اجازه داد که زنان به کارخانه بروند، یا برعکس، باید برخی حرفه ها را بر آنان ممنوع کرد و از پرداختن آنان به بعضی ازمشاغل مانع شد؟

خدا مردان و زنان را به بندگی در برابر کار محکوم کرده بود یعنی بندگی انسان برای تأمین نان خویش با عرق جبین. می دانیم که با مرگ خدا، تصور جدیدی توانست مطرح شود که پرودن شدیداً از آن حمایت می کرد، یعنی تصور کاری که باعث رهایی از اشکالی از بندگی در وضعیت انسانی می گردد و به او شرافت می بخشد، هرچند کارگر این امتیاز را به بهای استثمار شدن کسب می کند. اگر درست است که قرن نوزدهم حامل این تعبیر نوین از کار انسانی ست، قابل توجه است که بدانیم موجودیت زنان در این تاریخ به سهولت مردان احراز نشده است. چرا که در اینجا دو بینش متضاد در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، یکی اوتوپی ای که کار زنان را به مثابه يك حق و يك ایدال و به مثابه آزادی ای نوین می داند (چنانکه فلورا تریستان (۱) و طرفداران سن سیمون (۲) و فوریه (۳) می گویند) و دیگری که مربوط است به واقعیتی کشمکش آمیز و آن اینکه کار زنان به همان نسبت که بسیار گسترده و بدیهی ست معضل نیز هست (نقطه برجسته تقابل بین نظرات مارکسیست ها و پرودنی ها در انترناسیونال اول).

این دو بینش افراطی، رؤیایی و واقعی، هنوز بحث های امروزی را حول این

عبارت بسیار شگفت آور پیش می کشد که «آیا زن کار می کند یا کار نمی کند» و آزادی (محتمل) انتخاب از يك سو و فداکردن (بالقوه) خانواده از سوی دیگر را داراست یا نه. به گفته ژوان اسکات (۴) قرن نوزدهم زن کارگر را به مثابه يك معضل تثبیت کرده است؛ منظور نه کار زنان است، که هیچ تازگی نداشت، بلکه کارگر زن. حال آنکه طی این مدت، مرد کارگر، علی رغم استثمار سرمایه داری شرافت اجتماعی کسب کرده است. تلاقی این دو نکته تفسیر می طلبد.

زن کارگر يك معضل است زیرا کار زنان برای تعریف موجود معاصر که زن امروزی ست داوی اساسی به شمار می رود. چنین است اتویی دیرپای فمینیسمی (از نوع فمینیسم من) که هنوز، علی رغم برخی بحث های جاری، معتقد است که «کار یعنی آزادی». این نکته ای اساسی ست، زیرا «معضل زن کارگر» عبور از دو عرصه تأمل به هم پیوسته را مفروض دارد، یکی عرصه تقسیم کار، کار طبیعی و کار اجتماعی، و دیگری عرصه خانواده که با تهدید از هم پاشیدگی به نفع جامعه ای از زنان در معرض انحلال فرض می شود. حال آنکه امروز زنان بیش از هر زمان دیگر خواستار «کار کردن» اند و ظاهراً هتك حرمتی رخ نداده و سلامت خانواده هم دچار خطری نیست.

در نتیجه پیشنهاد می کنم این دو عرصه را مرور کنیم و در پرتو بحث تئوریک تقسیم کار و در پرتو گفتمان خیالی پایان خانواده به «زن کارگر» مجدداً بیندیشیم. شاید پس از این بررسی، بتوان تشخیصی را که در ابتدای بحث مطرح کردم بهتر درك کرد و آن اینکه کار زنان چیزی ست بین آرزوی آزادی و ضرورت معاش، بین واقعیتی برجسته و انبوه و خیالاتی که به همان نسبت واقعی است.

تقسیم جنسی کار

امروزه، از تقسیم جنسی کار اینطور فهمیده می شود که وظایف حرفه ای یا خانگی بین مردان و زنان به گونه ای نابرابر تقسیم شده است، همچون موقعیتی اجتماعی که در آن فرض بر سرکردگی و سلطه مردان بر زنان است. لازم به یادآوری نیست که تقسیم کار می تواند خیلی ساده به معنی سازماندهی مساوات جویانه کار و توزیع منصفانه نقش ها و وظایف باشد. مسلم است که هنوز می

توان گفت چنین توزیع عادلانه ای بین مردان و زنان وجود ندارد. تقسیم جنسی کار به معنی دو امر بسیار متمایز است، یکی تقسیم طبیعی که همان تقسیم بازتولید [مثل] است و دیگری تقسیم اجتماعی که همان تقسیم تولید است. این دو تقسیم را نمی توان روی هم ریخت. سهم مارکس و انگلس از این نظر بسیار عظیم است، زیرا از همان نخستین آثارشان به تقسیم کار بر اساس نخستین تقسیم عمل جنسی و بازتولید [مثل] می اندیشند؛ آنجا که بازتولید به همان اندازه بازتولید مثل است که بازتولید نیروی کار. اینکه تقسیم کار اولیه ای وجود داشته باشد که تقسیم کارهای ثانوی یعنی اجتماعی بر آن استوار باشد، ایجاب می کند که روی آن درنگ کنیم. در واقع، این تشخیص مارکس و انگلس، که برخلاف آنچه به نظر می رسد به هیچ رو تشخیص پیش پا افتاده ای نیست، تصور نوینی ست در قرن نوزدهم.

در اینجا اشاره کوتاهی می کنیم به این مسأله از دیدگاه افلاطون و ارسطو از یک سو و هانا آرننت از سوی دیگر. افلاطون در کتاب جمهوریت (جلد دوم) به مسأله تقسیم کار می پردازد تا نشان دهد که شهر (cité) چگونه با این تقسیم کار بنا می شود، اما در تأمل خویش بازتولید [مثل] را کار تلقی نمی کند. ارسطو هم هرچند در کتاب اقتصادیات از «توزیع کار» و به ویژه در کتاب سیاست ها از «اداره خانواده» سخن می گوید تشخیص اش گذرا می ماند و جای چندان برای تفسیر باقی نمی گذارد. در واقع، کار خانگی بسیار بیش از آنکه به نقش زن برگردد، به مجموعه وظایف برده مربوط می شود و بدین ترتیب، تولید فرزندان با نظام تولیدی ناهمخوان است. از این رهگذر روشن می شود که هیچ شباهتی بین بازتولید و تولید برقرار نبوده و چنین شباهتی را باید ایده ای مدرن به شمار آورد. ولی می دانیم که واژه شباهت ضعیف است، و حتی در دوران ما یعنی از قرن نوزدهم به بعد نادرست می باشد، زیرا زن کارگر دقیقاً به این دلیل به صورت معضل در می آید، که در این دوران بین خصوصی و عمومی، بین خانواده و کار تقابل برقرار شد. با اینهمه هانا آرننت، در کتابش وضعیت انسان مدرن، همانند متفکرین عهد باستان، همچنان از تقسیم کار بین جنس ها، تقسیم اجتماعی و تقسیم طبیعی غافل است و همچنان به برده به مثابه تنها کارگر بازتولید کننده زندگی می اندیشد. باید توجه داشت که هانا آرننت در تأمل خود، با عزیمت از قرن

بیستم است که می تواند به درستی بر استحاله قرن نوزدهم یعنی اتویی تصورِ پایان تقسیم طبیعی کار بین جنس ها صحنه بگذارد و باید اعتراف کرد که این اتویی حیرت انگیزی ست.

در واقع، جدا از مسأله تولید مثل که بعداً بدان خواهیم پرداخت، عصر صنعتی خَلطی بین حوزه های تولید و حوزه بازتولید پدید می آورد، خَلطی که می تواند رسالت طبیعی زنان را به پرورش فرزندان و خانه داری مورد شك و تردید قرار دهد. همچنین خَلطی که شاید در سده های پیشین واقعیت اقتصاد مبتنی بر خانواده بود ولی در عصر صنعتی که عصر دموکراتیک نیز هست رنگی کاملاً متفاوت به خود می گیرد. ضرورت کار در برابر مزد به عنوان وسیله تأمین معاش و همچنین خواست دست یابی به تحصیلات و مشاغل به نظر می رسد که در نقطه مقابل کار خانگی (domestique) و خانوادگی (familial) قرار می گیرد. در واقع، این وظیفه همسری و مادری ست که از حالت ناگزیر بودن خارج می شود. بدین ترتیب، خَلط بین حوزه های خانگی و عمومی، که در جای خود بسیار خاص و از یکدیگر متمایز اند، در اینجا به معنای این اتویی فمینیستی ست که فکر می کند می توان نخستین تقسیم طبیعی کار را نادیده گرفت و آن را از بین برد. مضافاً بر اینکه این اتویی کاملاً از اتویی انگلس که تصریح می کرد ناپدید شدن کار خانگی در درون خانواده امکانپذیر است متمایز می باشد.

آیا بازهم خواهیم گفت «کار یعنی آزادی»؟ این عبارت بیش از یک قرن به طرق مختلف در حمایت از رهایی یا تحمیل بندگی به کار گرفته شده است. عبارتی که در مورد زنان چه از نظر امرار معاش و چه از نظر امر رهایی درست و بجا بوده است. اینکه تقسیم طبیعی کار زیر سؤال برده شده، در هر دو حال، مبنای آزادی نوینی را نشان می دهد و اینکه همزمان، کار برای زنان (همانطور که برای مردان) به مثابه واقعیتی مثبت رخ نماید این تصور را تقویت می کند. اما به همین دلیل اختلاف آنجا بروز می کند که آزادی زنان و غلبه مرد تضادی ظاهری را شکل می دهد.

یادآوری چند نکته تاریخی ضروری ست، یادآوری گفتمان مخالف با کار زنان به طور کلی، به منظور حفظ حرفه هایی که انحصاراً مختص مردان است (لابد چون حروف چینی)، زیر سؤال بردن قوانین محدود کننده (به اصطلاح قوانین

حمایت) مثلاً علیه شبکاری زنان، تکرار عبارت مشهور پرودن «کدبانو یا معشوقه» که به آن عبارت «و نه به هیچ وجه خدمتکار» را اضافه می کنند تا به روشنی بگویند که کار مزدوری (travail mercenaire) و کار در برابر مزد (travail salarié) را نمی پذیرند. این یادآوری های تاریخی می تواند به خوبی نشان دهد که قطب مثبت کار مردانه در نقطهء مقابل قطب منفی کار زنانه قرار دارد.

هانا آرنت می نویسد که انسان مدرن بسیار بیش از آنکه حیوانی عقلانی باشد حیوانی زحمتکش است و اضافه می کند که در عهد باستان عقل را وجه تمایز آشکار حیوان از انسان می دانستند، حال آنکه در عصر مدرن کار معیار انسانیت است. کار دیگر بلای الهی نیست و همو می گوید که مارکس فیلسوف کار است. و اما تکلیف زنان چه شد؟ در کل تاریخ غرب زنان را به عنوان حیوان عقلانی نپذیرفته اند حال آنکه به نظر من آن ها هم حیوان عقلانی و هم زحمتکش هستند. زنان را نه کامل عقل، بل ناقص عقل به شمار می آورند، محدودیت هایی در کار بر آنان تحمیل می کنند و تحت عنوان حمایت از آنان (که جای تأمل دارد) برای مشارکت آنان در امر تولید شروطی می تراشند.

با توجه به آنچه گذشت معلوم می شود که در اینجا تخطی و تجاوزی هست و اینکه چرا من از اتویی سخن می گویم. از قرن گذشته تا به حال، تمام نیروی زنان مصروف گسترش عرصهء فعالیتشان شده است، چه در مبارزه با ممنوعیت ها و چه در بی اعتنایی به شروطی که برایشان محدود کننده است. نتیجه اینکه امروزه زنان، علی رغم دشواری های بیشتری که در مقایسه با مردان برای بقاء در بازار کار با آن مواجه اند، همچنان به ارادهء خویش جهت پرداختن به شغل یا فعالیتی در برابر مزد یا يك حرفه پافشاری می کنند. از سی سال پیش، علی رغم بحران، شمار زنانی که «کار می کنند» یعنی شغلی دارند (به تعبیرمارگریت ماروانی)(۵) دائماً رو به افزایش است.

اگر به خاطر بیاوریم که زن همواره کار کرده است، می فهمیم که چرا عصر صنعتی (و دموکراتیک) به کار همچون يك حق می نگرد (منجمله از نظر لزوم تأمین معیشت). فوریه و فلورا تریستان، در نقدشان بر حقوق بشر بر حق کار زنان پای می فشارند. فلورا تریستان زن را «شريك» مرد می خواست. علاوه بر این، زن

تنها، این مقوله قرن نوزدهم، هم هست که همانقدر در گفتمان‌ها مهم بود که در واقعیت اجتماعی. زن تنها بدون کمک مرد، همسر یا پدر، زندگی‌اش را تأمین می‌کند؛ زن تنها برای ادامه حیات اقتصادی و معیشتی خود کار می‌کند. آن‌هایی که مخالف کار کردن زنان هستند می‌پذیرند که در باره زن تنها استثنا قائل شوند. بعدها این مارکس بود که قاطعانه گفت رهایی زنان از طریق کار به دست می‌آید و بدین ترتیب آن استثنا را عمومیت بخشید. لذا به اختیار و صلاحیت زن در امر معاش، استقلال بالقوه فرد هم افزوده می‌شود.

بدین ترتیب، آزادی توسط کار نه به معنای تولید انسانی، خلاقیت، یا آنچه هانا آرنست اثر می‌نامید، بلکه درست به معنای فرد و صلاحیت و اختیارات او یعنی به معنای سوژه است.

بنا بر این، تاریخ زنان همان تاریخ مردان نیست، یا به عبارت دیگر، تاریخ جنسیت دارد. تاریخ کار زنان در دو قرن گذشته متمایز است. آنجا که کار نشانه‌ای برای مرد به عنوان آقا و ارباب خویش شد، و در نتیجه، کار بین آزادی و از خود بیگانگی مرد بسط یافت، برای زن در کلیه حالات یک فتح بود، فتح تأمین معیشت بدون وابستگی، فتح اختیاراتی که حامل استقلال مدنی و سیاسی بود. اگر زنان در تنش بین کار رهایی بخش و کار از خود بیگانه کننده بسر می‌برند، این تنش در درجه اول نه در درون فضای تولید، آنطور که برای مردان روی می‌دهد، بلکه بین تولید و بازتولید ایجاد می‌شود. اکنون می‌رسم به نکته دوم بحثم؛ ولی قبلاً مایلم اضافه کنم حال که تاریخ مردان و زنان یکی نیست، تمایز قائل شدن بین آن‌ها ایجاب می‌کند خاطر نشان کنیم که تاریخ زنان، چه در تحلیل‌ها و چه در ارزش‌ها، چقدر بر خلاف جریان حرکت کرده است. ابعاد این نتیجه‌گیری را باید دریافت.

تولید و بازتولید

برخی خواهند گفت که همیشه بدیهی بوده که تاریخ زنان تاریخی ویژه است. از آنجا که کار در کانون خانواده (foyer) به عهده زنان بوده، کار در برابر مزد چیزی جز در تقابل با فعالیت خانگی نبوده است. چنین است تصویری که با پایان

گرفتن اقتصاد مبتنی بر خانواده بروز می کند. حال آنکه درست در همان زمانی که در قرن نوزدهم کانون خانواده را از محیط کار متمایز می کنند، به کانون خانواده با تردید می نگرند. زنان کار خانه و فرزند را رها می کنند، برای آنکه به کارخانه روند، استخدام شوند. آن ها آرزوی پزشک و وکیل دعاوی شدن را در ذهن می پروراندند. کانون خانواده که تازه شکل گرفته بود، در معرض خطری که در بالا شرح داده شد قرار می گیرد، خطر ناشی از پایان تقسیم طبیعی کار. جدایی دقیق تولید و بازتولید و همچنین اعمال فشار برای ترجیح دادن به بازتولید، آنطور که می گویند به منظور آن است که مانع انحلال خانواده شود و حتی مانع از ایجاد جامعه زنان گردد.

بد نیست در اینجا درنگی روی اوهام مردانه بکنیم: این ترس عظیم از پایان خانواده، همراه با تصویر اسفناک بچه های به حال خود رها شده که به طور ضمنی حاکی از فساد زنان بود، دیری نپایید. امروز همه می دانند که روی هم رفته، خانواده در وضعیت خوبی بسر می برد. اما اوهام مردانه که از افلاطون تا مارکس جامعه زنان را حقیقتاً از جامعه اموال جدا نمی کند، علی رغم همه آنچه نویسندگان ما بگویند، این معنا را می دهد که زن کالایی ست در گردش که مبادله می شود. اینکه مارکس بگوید این ترس بورژوازی واقعیتی ست برای پرولتاریا، تغییری در مسأله نمی دهد: ایده جامعه زنان به خودی خود موقعیت زن را به عنوان سوژه از بین می برد و فرض را بر این می گذارد که زن صاحب اختیار آزادی خود نیست. بدین ترتیب، اوضاع تحمیل شده بر کار زنان را به نحو دیگری می توان فهمید، بدین معنا که آن اوضاع در جهت کنترل و مهار کردن زنان به کار می رود. قبل از برابری جنس ها، آزادی زن است که مورد مناقشه است. بعد به این نکته بازخواهم گشت.

اما همگان پایان خانواده را به یکسان تصویر نکرده اند. برای این است که مثلاً در مارکسیسم به اظهارات متناقضی بر می خوریم: يك جا می گویند جامعه نیازها و وظایف خانواده را بر عهده می گیرد و بر عکس در جای دیگر تأسف می خورند که سرمایه باعث ویرانی خانواده می گردد. این تضاد آنقدرها هم مهم نیست زیرا مسأله اساسی این وضع جدید اتوپیک است که می تواند آنطور که فوریه گفته است بیان گردد: اگر برای تقسیم جنسی پایانی هست، پس تمایز بین

تولید و بازتولید قطعی نیست. بر این پایه است که فوریه می گوید سه چهارم زنان شایستگی ویژه ای برای خانه داری ندارند و رقابت سالم بین جنس ها به نفع همه خواهد بود، یعنی همان «قانون تقابل مسابقه ای (contraste émulatif)».

چنین بود اتویی. باید پذیرفت که واقعیت امروز در سطح بسیار پایین تری قرار دارد: از يك سو پرداختن به کار خانگی، خانه (ménage) و کانون خانواده (foyer)، همچنان عمدتاً فعالیت زناانه است. مارگرت ماروانی یادآوری می کند که دو مدل شغلی روی هم قرار می گیرد، یا انتخاب متناوب در زمان بین شغل و کار خانه یا انباشت یکی و انباشت دیگری. و این حالت آخری است که از این پس جنبه غالب دارد. از سوی دیگر رز ماری لاگرو خاطر نشان می کند که رقابت به طور حقیقی رخ نداده است (۶). شاید زنان کمتر ترس یا رؤیا از پایان گرفتن خانواده در خویش منعکس کرده اند تا از امتزاج ناگزیر تولید و بازتولید در زندگی شان.

می ماند اینکه به جایگاه فضای بازتولید، خانه، کانون خانواده، خانواده، یا باز هم کار خانگی بیندیشیم. دو تحلیل را که در دو قطب مخالف قرار دارند در نظر بگیریم، یکی تحلیل پرودن که حسنش روشن بودن آن است و دیگری تحلیل فمینیست های معاصر که خواست های مصرانه شان پروبلماتیک مارکسیستی را عمق بخشیده است.

پرودن با عدم پذیرش کار زنان امیدوار بود که زن را از امور اقتصادی کسر کند. زن نمی توانست مالک تولیدش باشد بلکه خود ملک به شمار می رفت. و ملک معهذاً به معنای کالا نبود. به این دلیل است که تنها می توانست خانه دار یا معشوقه باشد. اگر تولید کننده نبود، اما مصرف کننده بود. من این مخالفت ها را که پرودن بیان کرده از این رو یادآوری می کنم که علی رغم کاریکاتوری بودنشان - از نظر من - مسأله جالبی را پیش می کشند که عبارت است از تعریف کار بازتولید. از تقابل تولید و بازتولید توانستیم، چنانکه در بالا گفتم، تشابهی از نظر کارکرد استنباط کنیم. مقایسه این دو تقسیم کار بر فرض تحلیل این تشابه استوار است. حال آنکه اگر کار را در مقابل عدم کار بگذاریم (يك زن «کار می کند یا کار نمی کند»)، به تقابل کاملاً متفاوتی می رسیم که عبارت است از تقابل فعال و

غیر فعال، و این امر همانقدر یادآور تقابل بین شهروند فعال و شهروند منفعل است که در قرن هیجدهم بین کار ثمربخش (fertile) و کار بی ثمر تمایز قائل می شدند. بنا بر این، زنان را در خارج از حوزه اقتصادی قرار دادن، از دیدگاه این سنت، به معنای نفی کار خانگی زنان نیست، بلکه بیشتر نفی اقتصاد خانگی است. اینجاست که تحلیل های فمینیستی معیارها را زیر و رو کرد. با در نظر گرفتن تشابه بین تولید و بازتولید، تحلیل های مزبور نشان می دادند که مسأله اساسی رایگان بودن کار خانگی است. هدف تحلیل این نبود که بگوید راه حل این است که برای این کار حقوقی مقرر شود. هدف تحلیلی که آزادی زنان را در نظر داشت، و من در بالا شرح دادم این نبود. این تحلیل به این به اصطلاح امکان انتخاب که به زنان عرضه می شود (و امروز هم از نو سیاستمداران مطرح می کنند) ظنین بود. هدف عبارت از این بود که ژرفای تشابه بین تولید و بازتولید را آشکار کند. کریستین دلفی تعبیر کار خانه را بر کار خانگی ترجیح داده (۷) و از این رهگذر خاطر نشان کرده است که مسأله نه بر سر یک وظیفه بلکه یک رابطه تولیدی است. کولت گیومن هم می گوید باید از شیوه تولید سخن گفت (۸). دانیل شابو و دومینیک فوزه رولاس بر «رابطه اجتماعی» که در درون فعالیت خانگی نهفته تأکید می ورزند (۹).

تمام این تحلیل ها و نیز تحلیل های دیگر، خواسته اند به بازتولید در تقابل با تولید بیندیشند. وانگهی تشابه بیش از یک مقایسه بود زیرا الگوی شیوه تولید به بحث انتقال یافته بود. می توان گفت که این تحلیل ها در میراث مارکسیسم جای گرفته اند و مارکسیسم را به کار می گیرند و بهتر در آن غور می کنند و آن را تکمیل می کنند. بدین ترتیب، تشابه بین تولید و بازتولید به تحقق پیوسته بود.

و اما من، هیچ مانعی نمی بینم که دوباره از فوریه (Fourier) و از یک مفصلبندی (و نه کنار هم چیدن یا تشابه) بین تولید و بازتولید آغاز کنم. مفصلبندی ای که محتوایش دقیقاً این است که تقسیم بین دو حوزه را متوقف کند، تقسیمی که می پندارند به سان «مسأله زن کارگر» یک امر ساختگی است یا یک تصور عمدی. خلاصه اینکه من بیشتر به گردشی که بین فضاهای خصوصی و عمومی باز تولید و تولید حاکم است توجه دارم تا به رو در رویی یا انطباق آن ها. بدین ترتیب است که کار زنان به نحو دیگری به فکر در می آید زیرا تقابل بین دو حوزه و جمود نتایج

آن متوقف می‌گردد. آیا همانند مارکس خواهیم گفت که هرکاری مولد است و زندگی کردن و کار برای زندگی کردن هر دو یک چیز است؟ یا اینکه بیشتر با هانا آرنهت همنظر خواهیم بود که کار و زندگی دو فرآیند متمرثر هستند، که این خود تأملی را در بارهء تکامل انسانی به تحلیل تولید خواهد افزود؛ وانگهی تولید و متمرثر بودن امروز بیش از هر زمان دیگر با تکنولوژی های نوین بازتولید مربوط اند. این تکنولوژی های نوین بازتولید به نام «تولید موجود زنده» نیز موسوم اند.

اما رابطهء جاری بین دو فضا، آنگاه که مسأله به زنان مربوط می‌شود، به طور خاص مصداق دارد. مارگرت ماروانی نشان می‌دهد که دستیابی به شغل برای یک زن وابسته به موقعیت خانگی ست. بنا بر این، زندگی کار را متعین می‌کند. همچنین زمانی که موضوع بر عکس باشد، یعنی موقعیت خانگی در رابطه با شغل مورد تأمل و اندیشه قرار گیرد، زمانی که موضوع مربوط به پرداخت حقوق در ازای مادر بودن یا توسعهء مشاغل خانوادگی باشد، ناممکن بودن تفکیک این کارها از خدمتی که بدان پیوسته است حاکی از موقعیتی خلط شده و درهم آمیخته می‌باشد. وقتی من در بارهء خدمت در خانه (خدمت و نه کار) تحقیق می‌کردم، متحیر بودم که چگونه یک کار معین، یعنی کار خانگی را برخی شغلی در برابر حقوق می‌دانند و برخی دیگر مدعی اند که این یک رسالت است و در هر دو حال، این کار به عنوان خدمت تعریف می‌شود (۱۰). همانطور که می‌دانید شمار این شغل‌ها امروزه زیاد شده و از تولد تا مرگ، از کودکی تا پیری با افرادی که ما باشیم همراه است. در بارهء این تیمار زندگی که هم منشأ شغل و هم غیر شغل است چه فکری باید کرد؟ اینجا ست که می‌بینیم از رو در روی تولید و بازتولید فاصله داریم.

اما تکلیف آزادی چه می‌شود؟ در پرتو دو توضیحی که دادم، به آزادی زنان بر می‌خوریم چه از نقطه نظر عرصهء تولید و چه از نقطه نظر عرصهء بازتولید. در واقع، در پرتو توضیح نخست، آزادی از جنبهء تقسیم طبیعی کار به مثابه اتویی خودنمایی می‌کند و از جنبهء یک فرد سوژه همچون یک ضرورت و ایدآل. اما در پرتو توضیح دوم، از آنجا که در مورد سوژه، و در اینجا سوژه - زن، تفکیک دو حوزهء تولید و بازتولید امکان ندارد آزادی امری الزامی ست؛ زندگی کردن و کار کردن بی چون و چرا در وجود یک زن در هم می‌آمیزند. همهء این‌ها، می‌تواند به

نحوی واکنشی، در باره خود مردان هم بازاندیشی شود. ولی اینجا مجال آن نیست.

و ملاحظه آخر اینکه واژه آزادی، ایده آزادی در اینجا عامدانه به کار گرفته شده است. منظور من حمایت از هیچ نوع لیبرالیسم نیست و به نظر امکان ندارد که در این باره ابهامی پیش آید ولی به نظر می رسد که امروزه برای زنان لازم است بین آنچه به برابری و آنچه به آزادی مربوط می شود، تمایز قائل شوند. مسلم است که برابری اصل نخستین یک دموکراسی ست و برابری سوژه - شهروندها، مردان و زنان، ضرورت درجه اول را داراست. با وجود این، برابری بر پایه حیوان عقلانی، آنجا که زن و مرد عین یکدیگر اند، شکل می گیرد. بر عکس، حیوان زحمتکش زمانی که مرد باشد یا زن عین هم نیستند زیرا تفاوت های جسمی را نمی توان به حساب نیاورد. نه مثلاً از لحاظ تفاوت اندام ها یا نیروی جسمی، بلکه تفاوت در برابر حیات و بازتولید آن. مفصلبندی بین تولید و بازتولید دیدن تفاوت را الزامی می کند. بنا بر این، همینکه پای تفاوت به میان آمد آزادی زن در معرض کنترل یا تسخیر قرار می گیرد. آزادی داوی ست در رابطه بین مردان و زنان، زیرا مردان از آزادی زنان می ترسند و زنان می دانند که باید آزاد باشند تا برابر گردند. بدین ترتیب است که آزادی و برابری دست در دست یکدیگر دارند یعنی در حوزه کار، با آزادی ست که برابری ساخته می شود.

ترجمه زهره ستوده و مونا پرهیزکار

یادداشت:

* Genviève Fraisse مسؤول پژوهش های فلسفی در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) و نویسنده کتاب «تفاوت جنس ها»
La différence des sexes, PUF, 1996
و آثاری دیگر که به برخی از آن ها در همین یادداشت ها اشاره شده است (مترجم).

وپاوقی ها:

۱- فلورا تریستان، سیاستمدار فرانسوی (پاریس ۱۸۰۳-۱۸۴۴)، دختر یک اشراف زاده پرویی و از مادری فرانسوی بود. وی یکی از بنیانگذاران فمینیسم در

فرانسه است که برای کسب حق طلاق و حق عشق آزاد مبارزه می کرد. غیر از کتاب «سرگردانی زنی مطرود» (۱۸۳۸)، کتاب «وحدت کارگری» را (در ۱۸۴۳) منتشر کرد. (برگرفته از فرهنگ روبر، جلد ۲ - اعلام) - م.

۲- Saint Simon کلود هانری سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) فیلسوف و نویسنده فرانسوی، پیشوای مکتب سیاسی و اجتماعی سن سیمونیان و یکی از بزرگان سوسیالیسم تخیلی و از منتقدین رژیم بورژوازی. - م.

۳- Fourier شارل فوریه (۱۷۷۲-۱۸۳۷) فیلسوف فرانسوی و از بزرگان سوسیالیسم تخیلی. - م.

۴- به مقاله ژوان اسکات تحت عنوان «زن کارگر» مندرج در کتاب چند جلدی تاریخ زنان در غرب (اثر ژرژ دویی و میشل پرو)، انتشارات پلون، ۱۹۹۱، جلد چهارم، زیر نظر ژانویو فرس و میشل پرو مراجعه شود. همچنین به کتاب لویییز تیلی و ژوان اسکات تحت عنوان: زنان، کار و خانواده، پاریس انتشارات ریواژ، ۱۹۸۷. همچنین کاترین بلوندین: کار و فضیلت، زنان در خانه: نوعی فریفتاری انقلاب صنعتی، پاریس، پایو، ۱۹۸۲.

Joan Scott, "La travailleuse", Histoire des femmes en Occident, (G. Duby, M. Perrot), Paris, Plon, 1991, tome IV, sous la direction de Geneviève Fraisse et Michelle Perrot. Voir aussi: Louise A. Tilly et Joan Scott, Les femmes, le travail et la famille, Paris Rivages, 1987, et Katherine Blunden, Le travail et la vertu, Femmes au foyer: une mystification de la révolution industrielle, Paris, Payot, 1982.

۵- مارگرت ماروانی، راستی چه کسی از کار زنان می ترسد؟ پاریس، سیروس، ۱۹۸۵؛ جامعه شناسی شغل (با همکاری امانوئل رنو) انتشارات لادکوررت، ۱۹۹۳.

Margaret Maruani, Mais qui a peur du travail des femmes?, Paris, Syros, 1985; Sociologie de l'emploi, (en coll. avec E. Reynaud), La découverte, 1993.

۶- رز - ماری لاگراو، «رهایی تحت قیمومت»، تاریخ زنان در غرب، یاد شده، ج. ۵، زیر نظر فرانسواز تیبو.

Rose-Marie Lagrave, "Une émancipation sous tutelle", Histoire des femmes en Occident, op. cit, tome V, sous la direction de F. Thébaud.

۷- کریستین دلفی: «کارخانه یا کار خانگی» در زنان در جامعه کالایی، زیر نظر آندره میشل، پاریس، انتشارات دانشگاهی فرانسه، ۱۹۷۸.

Christine Delphy, "Travail ménager ou travail domestique",
Les femmes dans la société marchande, sous la direction d'Andrée
Michel, Paris, PUF, 1978.

۸- کولت گیومن: «اعمال قدرت و ایدهء طبیعت، تملک زنان»، مسائل فمینیستی، شمارهء
۲ و ۳، ۱۹۷۸.

Colette Guillaumin, "Pratique du pouvoir et idée de Nature,
l'appropriation des femmes", Questions féministes, n° 2 et n°
3, 1978.

۹- دانیل شایو-ریشتر، دومینیک فوژه رولاس شووه بل، فرانسواز سونتوناکس: مکان
و زمان کار خانگی، پاریس، کتابفروشی مریدین، ۱۹۸۵.

Danielle Chabaud-Rychter, Dominique Fougeyrollas-
Schewebel, Françoise Sonthonnax, Espace et temps du travail
domestique, Paris, Librairie des Méridiens, 1985.

۱۰- ژنویو فرس: زنان سراپا دست، رساله ای در باب خدمت خانگی، پاریس،
انتشارات سوی، ۱۹۷۹.

Geneviève Fraisse, Femmes toutes mains, essai sur le service
domestique, Paris, Le Seuil, 1979.